

آینه

جمهوری اسلامی

لیخند هاشمی در چهره بی‌جان؛ افشای دروغ مدعی

... اصولگرایی را دیکال احتمالا به این خاطر که از تأثیر عاطفی فقدان هاشمی‌رفسنجانی بر جلب آرای همفکران و حامیان او در انتخابات پیش‌رو و نقش آفرینی «ممتا» هاشمی به قدر «حیات» نگران است، دست‌بردار نیست. ادعای دروغ تغییر چهره هاشمی‌رفسنجانی پس از مرگ در حالی در سخنان این فرد مطرح شد که همه می‌دانند مواردی مانند سکنه مغزی می‌تواند صورت فرد متوفّا را از فرم طبیعی خارج کند و البته در مورد مرحوم هاشمی اتفاق نرفتاده چون علت فوت نه سکنه مغزی که ایست قلبی بوده و تازه اگر هم رخ می‌داد مگر جای طعن بود؛ چهره هاشمی‌رفسنجانی، چنان که مشهود است همان‌گونه است که بود و آرزو کرده بود. مشفقانه باید هشدار داد: لایه‌هایی از اصولگرایی را دیکال ایرانی گرفتار مدعیانی از جنس گوینده این سخناند! این در ستِ موهع و مهوع شده‌اند که تنها نفرت و کینه می‌پرانند و سکوت در قبال این بی‌اخلاقی – و نه بداخلاقی – تمه اعتبار را نزد مردمان مقید و معتقد، زایل و ضایع می‌کند. اگر تاکنون نکرده باشد...

کیم‌ان

باب‌دولاره خوانند

حسین شمس‌بیان: ... بدون هیچ تعارفی عده‌ای می‌گوشتند این‌گونه به جامعه القا شود که ۸۰ میلیون ایرانی، از زایش و پرورش مردران مرد انقلابی عاجز و ناتوانند و ناچار به سبک مردمان عقیم، محدود به انتخاب چند مهره همیشگی عرصه سیاست هستند! این درست برخلاف نسخه‌اصل انقلاب و تأکیدات چندین و چندباره رهبر عزیز انقلاب است که رویش‌های انقلاب را با برکت، مؤثر و پیش‌روتر از لسل‌های پیشین می‌داند و کسانی که دانسته یا ندانسته در این راه رام می‌زنند، درصدد ناامیدی جوانانی هستند که زیر پرچم انقلاب، بالیده و رشد کرده‌اند.

آفتاب

توبه مخالفان هاشمی پذیرفته نیست

علی جنبی: ... من فکر می‌کنم در زمان حیات آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، مخالفانش بسیار نگران بودند و آقای هاشمی را تهدید برای خود می‌پنداشتند. وقتی که ایشان وفات یافت، احساس کردند که آن تهدید مرتفع شده و دیگر نگرانی وجود ندارد. وقتی حمایت مردم را در تشییع جنازه ایشان دیدند عملا منغعل شدند. احتمالا برای صداوسیما هم در گذشته این‌گونه تعیین تکلیف کرده بودند که تصویر و بیانات ایشان را سانسور کند ولی در طول سه‌روزی که عزای عمومی اعلام شد، فضا را باز کردند تا افراد در مورد دیدگاه‌های آیت‌الله هاشمی و خدمات ایشان صحبت کنند... هاشمی مصداق این روایت است که «اذا مات العالم تلم فی‌الاسلام تلمه لایسدهاشی»؛ وقتی عالمی از دنیا می‌رود در جامعه اسلامی خلتی به وجود می‌آید که این خلت را هیچ چیزی بر نمی‌کند. واقعا خلا آیت‌الله هاشمی و خلا شهید بهشتی را هیچ‌کسی نمی‌تواند پر کند. من بارها گفته‌ام این شعاری که بعضی می‌دادند که ایران پر از بهشتیه اصلا شعار درستی نیست. ایران نه‌تنها پر از بهشتی نیست بلکه با شناختی که من شخصا از مرحوم شهید بهشتی دارم نظیرش را هم نمی‌توانیم با ویژگی‌های وی پیدا کنیم. آقای هاشمی هم چنین بود.

توان‌تانیق

توهم تخریب هاشمی

حسین انصاری داد: ... جریان پشتیبان احمدی‌نژاد که از سیاست‌های او حمایت کرده و همچنان درهمین راستا عمل می‌کند، به صورت معمول با هاشمی‌رفسنجانی زاویه داشت و او را مرکز تندترین اتهامات قرار می‌داد. این جریان، اکنون مجال یافته از فرهنگی که هاشمی آن را حمایت می‌کرد، از سخنان، خطابه، فیلم و نوشته‌های او بیش‌ازپیش انتقاد کند زیرا توانیم با ویژگی‌های او موازی یا بی‌اعتبارکردن گفته‌ها و اظهاراتش می‌دانند و گمان می‌کنند می‌توان او را از این طریق زیر سؤال برد.

ممکن است نافته‌هایی به نقل از هاشمی‌رفسنجانی وجود داشته باشد که از قضا این روزها از قول برخی مشاوران ایشان نقل شده و وجود دارد و این‌طور که به نظر می‌رسد، در نظر گرفتن این مهم، جریان تندرو و مخالف هاشمی با ترس از انتشار نوشته‌های مذکور، پروژه تخریب را آغاز کرده است...

دعوت مردم

آقای رئیس‌جمهور لطفا همکاری کنید!

سعید حاجی‌پور: ...دولتی که شعار مبارزه با فسادش در فلک طنین‌انداز بود، امروز فساد در کنار گوشش سر برآورده است. سودهای هنگفت بازی با قیمت ارز سر را صرافی‌های خاص درمی‌آورد. انتصاب مدیران عامل نجومی‌بگیر بانک‌ها با توصیه برخی افراد خاص انجام می‌شود و امروز ارتباط برادر رئیس‌جمهور با یکی از بزرگ‌ترین فراجم‌خواهی کردیم و طبق «مشهود» می‌شود. دولت مدعی مبارزه با فساد امروز باید از خود، این مسیر را آغاز کند. رئیس‌جمهور حقوق‌دان باید به فکر پاسخ‌گویی به افکار عمومی باشد. آنان که دیروز شعار عدالت، راستی و صداقت می‌دادند امروز خود اصلی‌ترین مانع برای تحقق این شعارها هستند.

حسین دهباشی در ادامه سلسله گفت‌وگوهای خود با شخصیت‌های سیاسی در چارچوب مجموعه «خشت خام» با محمدکاظم موسوی‌بجنوردی، از زندانیان باسابقه قیل از انقلاب و رئیس فعلی دایره‌المعارف بزرگ اسلامی گفت‌وگو کرده است که گزیده آن در پی می‌آید.

یک نفر آمد از حزب‌الدعوه ما نمی‌شناختیم، آمد در حزب‌الدعوه برای ما صحبت کرد و بعد کم‌کم ما را به همکاری دعوت کرد. همکاری ما هم به این صورت بود که اینها یک مجله‌ای داشتند به نام «الاضواء» ما می‌رفتم تئوی دفتر مجله و این مجله‌ها را توی پاکت می‌کردیم که می‌خواستند برای جاهای مختلف بفرستند و بعد هم یک نیم فوتبال درست کردند همان بچه‌های حزب‌الدعوه که ما با بچه‌ها می‌رفتم خارج شهر و آن‌جا فوتبال بازی می‌کردیم. این جریان حزب‌الدعوه به این صورت بود. البته برای ما کلاس هم می‌گذاشتند، در کلاس اقتصادنا و فلسفتنا را درس می‌دادند.

من یک مدتی که ماندم به آنها گفتم که خب این‌جا حکومت ملی سر کار است چون عبدالکریم قاسم کودتا کرده بود، علیه نوری‌سعید و فیصل و عبدالله، عبدالله به اصطلاح ولیعهد و دایی فیصل‌الثانی بود. فیصل‌الثانی پادشاه بود، ولی همه‌کاره نوری‌سعید بود که نخست‌وزیر بود و بعد من به آنها می‌گفتم که اینجا فعلا حکومت ملی هست و نمی‌شود انقلابی کرد! باید در ایران انقلاب کرد!

ناصر تحت‌تأثیر مصدق بود. بله. نمی‌دانم محمد نجیب بود یا خود ناصر بود که گفت ما راه مصدق را می‌رویم!

باید اقرار بکنم که حرکت‌های چپ در دنیا، روی ما خودخود تأثیر می‌گذاشت؛ مخصوصا جریاناتی که در گویا بود. فکر می‌کردم این فکر حاصل ظلم است! و برای مبارزه با کسانی که ظلم می‌کنند چاره‌ای جز برداشتن اسلحه نیست؛ به‌ویژه اینکه در ایران استبداد بود و آزادی نبود و من می‌گفتم جواب سرتیزه را باید با سرتیزه داد و با فعالیت پارلمانی نمی‌شود – آن وقت‌ها هم به جای مدنی می‌گفتم فعالیت پارلمانی– اینجا دیگر فعالیت پارلمانی جای ندارد.

ما می‌گفتم باید همه کشورهای اسلامی دارای یک چنین نهضتی بشوند و اینها کشور برادر هستند، احزاب برادر به وجود می‌آید و ما به‌اصطلاح نوعی انترناسیونالیزم اسلامی باید به وجود بیاوریم و از این حرف‌ها! (که شد حزب ملل اسلامی)

اعضای اولیه ما آقای حسن عزیزی، محمد طباطبایی قمی، هاشم آیت‌الله‌زاده، مولوی عرشاهی، مهدی شهپازی و محمد پیران بودند. عباس زمانی در شاخه عباس مظاهری بود. عباس زمانی مسئول حوزه‌ای بود که آقای حجت کرمانی در آن حوزه بود. یعنی عباس زمانی مسئول آقای حجتی کرمانی بود که بعدا به ابوشرف معروف شد.

وقتی که اینها از زندان آزاد شدند و بچه‌هایی که حبس‌های کم داشتند حزب‌الله را تشکیل دادند، اصلا تشکیلات‌شان به نام حزب‌الله بود. آنها هم فعالیت را به مبارزه مسلحانه شروع کرده بودند که احمد احمد، علیرضا سیاسی و همین جناب منصوری و عباس آقا زمانی بود و یک عده از بچه‌های ما بودند. جورجوزانی بود و یک عده‌ای بودند. همین‌هایی که بعدا شدند هسته مرکزی سپاه.

اینها در آن سالی که مجاهدین خلق لو رفتند به مجاهدین خلق ملحق نشدند. ابوشریف و دارودسته ابوشرف و تعدادی از افراد مثل احمد احمد، این اتحاد را نپذیرفتند. ابوشرف با بچه‌های خودش‌مان رفت لبنان و به چریک‌های فلسطین ملحق شد. آنجا اسمش شد ابوشرف.

برای تهیه سلاح، رقتم عراق که راه باز کنم و با خودم دوتا اسلحه و مقداری فشنگ آوردم.

مشکلات مالی باعث شد ما زودتر دستگیر بشویم. اصلا جریان کوه که به وجود آمد معلول همین بود! ما جایی نداشتیم که برویم. خب رفتم کوه! ما جرای کوه به این صورت بود که ما، وقتی فهمیدیم شاخه میرمحمد صادقی لو رفته است، به حسن عزیزی گفتم بین چه کسانی در معرض دستگیری می‌توانند قرار بگیرند. بعد رفتند تک‌تک اینها را از خانه‌هایشان جمع کردند آوردند کوه را داراباد.

حسن عزیزی لو می‌رود و قرارش را با میرمحمد صادقی زیر شکنجه می‌گوید. آقای نورصادقی هم زیر شکنجه مختصری می‌گوید! می‌گوید اینها کوه هستند. البته خودش هم بلد نبود که ما دقیقاً کجای کوه هستیم. بعدا یک جوان چوپانی که آن بالاها ما را دیده بود، ماورین را راهنمایی می‌کند.

جوان به این صورت بود که وقتی من را گرفت و گفت اسمت چیست؟ گفتم بجنوردی. با بی‌سیم خبر داد. آن‌ها گفتند که این رئیس گروه است. بعد تا بهش گفتند که رئیس گروه است، دفتر‌ه‌اش را درآورد و گفت آقای بجنوردی یک دادگاری به من بده! و این شعر را بهش گفتم: قدرت صد لشکر شمشیرزن کم بُود از ناله یک پیرزن

دادگاه، یعنی کیفرخواست، برای هشت نفر تقاضای اعدام کرده بود و برای بقیه تقاضای سه تا ۱۰ سال را کرده بود! خب من در دادگاه نظامی محکوم به اعدام شدم. برای اینکه فرصتی داشته باشیم، هشت روز بعد از قطعیّت حکم اعدام فراجم‌خواهی کردیم و طبق قانون آن وقت، ۱۰ روز بعد از فراجم‌خواهی حکم اجرا می‌شد که ما تا شب دهم هم رفتم و آمادگی داشتیم برای اجرای حکم، که نیامدند اجرا نکنند، یعنی ما خبر نداشتیم، نیامدند اجرا بکنند و بعد معلوم شد اقداماتی شده. آیات عظام همه دراین‌باره اقدام کرده بودند.

به جهت موقعیت خوش‌اند و به خاطر پدرم همه اقدام کرده بودند. ولی آن چیزی که در نهایت

سیاست



عکس امیر عبدلجباری شرق

زندگی سیدکاظم موسوی بجنوردی به روایت موسوی بجنوردی

وداع با اسلحه

ظاهرا خیلی مؤثر واقع می‌شود. این بود که وقتی که شاه حکم اعدام را امضا می‌کند ظاهرا برای زیارت به مشهد می‌رود. در مشهد ملاقاتی داشته با آقای کفایی. حاج‌شیخ احمد کفایی پسر مرحوم آخوند، صاحب کفایه بوده است. با او ملاقاتی داشته است.

آیت‌الله حکیم به آقای کفایی نامه نوشته بود و آقای کفایی با شاه مطرح می‌کند که آقای حکیم خواسته از شما که فلان‌کس را اعدام نکنید. آن موقع نظر علما برای شاه محترم بود.

در زندان سیاسی درواقع ماها دسته‌جمعی زندگی می‌کردیم. ما مسلمان‌ها یک طرف بودیم و کمونیست‌ها یک طرف! ناسیونالیست‌ها هم نبودند. از ملی‌گراها آقای فروهر و چند نفر دیگر بودند. آقای فروهر بود، خیلی آدم شریفی بود. نماز هم می‌خواند و خیلی هم با احترام می‌گذاشت. ما آن وقت‌ها جوان بودیم. خیلی احترام می‌گذاشت، محبت می‌کرد به ما.

کتاب سیاسی هم با کم‌رکمی می‌آمد؛ یعنی حق‌الزحمه می‌دادیم. هم ولایت فقیه امام خمینی را می‌خواندیم، هم کتاب کاپیتال می‌خواندیم.

تواین، اینها ذلیل‌ترین و حقیرترین افراد بودند در زندان. خیلی تحقیر می‌شدند و خیلی بدبخت بودند. اصلا پرویز نیکخواه دیگر به بند نیامد، چون پیش ما بود وقتی که رفت، بردنش! ما یک مرتبه دیدیم که توی تلویزیون آمد و مصاحبه کرد. بعد از آن دیگر آنجا نیامد. بعد از انقلاب هم خود بچه‌های زندان اعدامش کردند؛ به جرم همکاری با رژیم.

درباره نجس و تمیزکردن بین مسلمانان و کمونیست‌ها، ما‌ها نبودیم یک عده‌ای بودند که مثلا گروه عسکروالادی، که خب اینها خیلی متدین بودند. گروه مؤتلفه خیلی متدین و اینها مقید بودند. ما هم بچه‌هایمان منتشره بودند. تمام نماز و روزه و همه واجبات را به‌دقت انجام می‌دادند؛ ولی به‌هرحال یک مقداری روشنفکر بودند.

ما در زندان شماره ۴ قصر بودیم. مجاهدین خلق توی زندان شماره ۳ قصر بودند. بعد ما را منتقل کردند به زندان شماره ۳. در اتاق، تعدادی از مجاهدین خلق نشسته بودند، من هم نشسته بودم. احوالپرسی می‌کردیم، یک سرودی هم زمزمه کردم به نام از محرم تا محرم که اسم من توی آن سرود بود. توی یک مصرعش بجنوردی و یارانش بودا! این را خواندند و من آنجا شوشی کردم و گفتم رسم نیست اسم زنده را بیاورند توی سرود! بعد وقتی که صحبت‌ها تمام شد، گفتم مسعود کجاست؟ گفتند بابا این دو ساعت اینجا پیش شما نشسته بود. بعد رفتند صدایش کردند مجدداً. این‌قدر جوان بود که من تشخیص ندادم این مسعود (رجوی) است. رابط من (با مجاهدین) کاظم ذولنوار بود که اعدام شد. با آن ۹ نفری که بعدا کشتند.

یادم می‌آید یک بحثی در زندان به وجود آمد که بنا شد جلسه‌ای تشکیل بشود برای تقسیم مسائل زندان بین کمونیست‌ها و مسلمان‌ها. این را مسعود به من گفت. گفتم من بیایم؟ گفت نه من هستم! ولی وقتی از جلسه برگشت، به من گزارش داد. گفت اول جلسه بیژن جرنی گفت ما نماینده مارکسیست‌ها هستیم شما هم نماینده مسلمان‌ها! گفت من بهش گفتم این‌طور نیست، چون ما هم مارکسیست هستیم! من به مسعود گفتم مسعود تو آنجا رسماً گفتی ما هم مارکسیسم هستیم؟ گفت بله! گفتم هیچ می‌دانی در تاریخ کلام، یک کلمه کجای پس و پیش می‌شود یک فرقه جدید وجود می‌آید؟ تو آنجا گفتی ما مارکسیسم هستیم؟ گفت بله همه‌ها ما را تأیید می‌کنند!

من زندان تبریز بودم، بعد که از زندان تبریز برگشتم، مسعود آمد بالای سرم نشست و به من گفت من یک ضعیفی نشان دادم. من لیخند زدم، گفتم خب چه بوده است؟ گفت جریان این بود که وقتی سرهنگ زمانی آمد – جلاذ معروف- تعدادی از ما را انفرادی برد و شروع کرد به زن که بگویم ما... خوردم، غلط کردیم و از این حرف‌ها! گشت، بیژن گفت، فلانی گفت، و من هم چندان... خوردم گفتم! خود من برداشتم این بود که خب این می‌خواست من از دیگران نشنوم و اگر این مسئله مطرح بشود کمی از او دفاع بکنم! (وقتی که مصطفی خوش‌اند و کاظم ذولنوار، بیژن جرنی، حسن ظریفی، عباس سولکی، کلانتری و

چوپان‌زاده را در تبه‌های اوین اعدام کردند). این‌قدر متأثر شدیم که انگار گرد مرگ روی زندان پاشیده بودند. زندان ساکت شد و در ماتم عجیبی فرو رفت! حتی آیت‌الله انواری که روحانی هستند، عزاداری آن این‌طوری بود که عبايش را انداخته بود روی سرش و گوشه اتاق نشسته بود و ماتم گرفته بود و به‌همین‌خاطر به زندان دیگر تبعیدش کردند. گفتند تسو کار‌هایت تحریرآمیز بوده، نه خیلی مؤدت و انسان‌دوستی خیلی زیاد بود. نه اصلا این‌گونه خشونت‌های طالبانی وجود نداشت! به‌هیچ‌وجه.

این اواخر من هم برده بودند اوین. در واقع من هم ۱۶ ماه اوین بودم که آقایان روحانیون همین آقای رفسنجانی، آقای انواری، آقای منتظری، آقای طالقانی، اینها هم در همین اوین در یک بند دیگری بودند و اینها حکم تکفیر مجاهدین خلق را داده بودند؛ حتی آقای طالقانی. دلایلش همین این بود که سازمان مجاهدین خلق در بیرون زندان مواضع کمونیستی اعلام کرده بودند.

مدتی بعد، رفتم اوین. من دیدم مسعود رجوی خیلی عصبانی است از دست آقایان روحانیون آنجا؛ وقتی دیدند من موضوع دارم، من را بایکوت کردند! فقط خود مسعود ارتباط داشت. ضمن صحبت گفتم حالا با توجه به اینکه تضاد اصلی ما در آمریکاست، ما اصلا نباید این رفتار را با هم داشته باشیم. تا این را گفتم، گفت نه آقای بجنوردی تضاد اصلی ما با ارتجاع است شما هم در رأس ارتجاع هستید! گفتم اگر این‌طور است من ادامه نمی‌دهم و دیگر صحبتی ندارم. خداحافظی کردم و آمدم.

یک جمع خود مجاهدین خلق بود که وقتی که مسعود رفته بود اوین، دیگر رهبری آن جمع دست سیکو بودا! سید سیکو همان سعادتی بود. **مسعود** هم محکوم به اعدام شده بود؛ خودش به من گفت که به من گزارش دادند من گریه می‌کنم در سلول! بعد از محکومیت به اعدام؛ در حالی که من دعا می‌خواندم، گریه می‌کردم. آنها می‌گفتند نه از ضعف دارد گریه می‌کند! اینها را برای من گفت و این باعث شد که ابد بگیرد! ۱۷ شهریور ما در حیاط شش زندان قصر بودیم و صدا می‌آمد صدای تظاهرات می‌آمد صدای گلوله می‌آمد. خیلی خوشحال بودیم. ما انقلابی بودیم و از هر حرکت انقلابی استقبال می‌کردیم.

بختی بین ما شد. کمونیست‌ها می‌گفتند که این یک حرکت خرده‌بوروازی است و اصالتی ندارد! مجاهدین خلق ساکت بودند نمی‌دانستند چه بگویند؛ بابا این دو ساعت اینجا پیش شما نشسته بود. بعد یعنی تحلیلی ارائه نمی‌دادند. خوشه‌ها این بود وقتی که چند نفر را در رابطه با تظاهرات به زندان آوردند (با مجاهدین) کاظم ذولنوار بود که اعدام شد. با آن ۹ نفری که بعدا کشتند.

یادم می‌آید یک بحثی در زندان به وجود آمد که بنا شد جلسه‌ای تشکیل بشود و از زندان آزاد بشویم. وقتی که آزادی زندانیان شروع شد، ما بی‌خبر بودیم، یک مرتبه دیدیم بلندگوی زندان اسم صد تا را خواند گفت بیایند برورند! بعد پنج دقیقه بعد صد تای دیگر را خواند! پنج دقیقه بعدش صد تای دیگر را خواند! همین‌طور صدتا صدتا می‌خواند. بعد بچه‌ها جمع شدند توی اتاق من گفتند آقای بجنوردی تحلیل شما چیست؟ چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ داشتم حرف می‌زدم، دیدم اسم من را هم خواند که بیا برسو! در نتیجه خب زندان دیگر شلوغ شد و همه خیلی تعجب کرده بودند؛ خوشحال بودند هرکسی اثابته‌اش را جمع می‌کرد.

ما چون خیلی در زندان مطالعه می‌کردیم، من فکر می‌کنم که جامعه را می‌شناختم منتهی با این تفاوت که جریانات سیاسی اخیر را درک نمی‌کردیم! جریاناتی که منجر به انقلاب شد این را درک نمی‌کردیم. چون علی‌القاعده روی مذهب که من نگاه می‌کردم به این نتیجه نمی‌رسیدم که انقلاب می‌شود. برای همین هم وقتی که از زندان آزاد شدم به محمد منتظری گفتم که در فکر جمع‌آوری اسلحه باشیم چون احتمال دارد ارتش کودتا بکند! و ما باید آماده باشیم. او در جواب خیلی جواب عجیبی به من داد؛ به من گفت شما در زندان بودی خبر نداری! شما برای بعد از انقلاب فکر بکن! کار تمام است. هنوز ۲۲

بهمن نشده بود. **(در دیداری** که با آقای خامنه‌ای داشتیم در مدرسه رفا، این پیشنهاد شد که حزب ملل نقش جدی‌تری داشته باشد). در رابطه با حزب گفتم که می‌خواهید من حزب ملل اسلامی را از نو مطرح بکنم و زنده بکنیم؟ گفت نه، دست نگه دارید بناست یک حزبی تشکیل بشود همه نیروهای مسلمان را در آن حزب جمع بکنند! من بلافاصله تأیید کردم گفتم بسیار فکر خوبی است. چند وقت بعد که اعلام کردند آقای خامنه‌ای و رفسنجانی و شهید باهنر و شهید بهشتی و آقای موسوی‌اردبیلی، موجودیت حزب را اعلام کردند، من را به منزل آقای باهنر دعوت کردند. شورای انقلاب آنجا تشکیل می‌شد. آنجا به من ابلاغ کردند که شما عضو شورای مرکزی حزب هستید.

(علت خروج از حزب) به دلیل اتفاقاتی بود که پیش آمد ازجمله مسئله گرفتن سفارت آمریکا و اتفاقات دیگر. من به این نتیجه رسیدم که نوعی سیاست‌گریز شده بودم! خیلی دلم می‌خواست که یک کار علمی- فرهنگی را شروع بکنم؛ چون این کار را در زندان انجام می‌دادم. بعد کنار گذاشته بودم. گفتم که من یک وقتی هم فکر نوشتن دائرةالمعارف در زندان افتادم. بعد دیدم این در زندان که نمی‌شود. نه کتابی هست، نه کار فردی است؛ به‌هرحال کار زندان نیست. بعد در مجلس بودم که من از حزب استعفا دادم و به فکر نوشتن دائرةالمعارف افتادم و کار فرهنگی و مسالتی ازاین‌دست.

آقای منتظری به من گفت که برای تشکیل سپاه، بیا برویم باغ‌شاه را بگیریم. گفتم بریم. رفتم دفتر آقای لاهوتی که فرمانده آنجا بود. آقای توسلی هم کنارش ایستاده بود که بعدا شهردار تهران شد. آقای محمد منتظری با لاهوتی صحبت کرد که ما با اجازه امام آمدم برای تشکیل کمی شما پادگان را تحویل بدهید. ایشان موافقت کرده بود که تحویل بدهد...

من موافقت امام را نگرفته بودم. محمد منتظری به من این‌طوری گفت. بعد آقای توسلی به آقای لاهوتی گفت که من زنگ بزنم به آقای دکتر یزدی؛ آن موقع دکتر یزدی معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب بود.

من آنجا ایستاده بودم آقای توسلی زنگ زد گفت که آقای محمد منتظری و بجنوردی آمدند و پادگان را می‌خواهند تحویل بگیرند. او از آن طرف خط گفت به آنها ندهید! آقای توسلی جریان را به آقای لاهوتی و آقای لاهوتی گفت پس نمی‌شود تحویل داد. محمد می‌خواست کمی متوسل به زور بشود، من در گوشش گفتم قبل از اینکه ما را از اینجا با کتک بیرون کنند برویم جای دیگر را بگیریم. زود آمدم بیرون. گفتم کجا برویم، کجا نرویم! بنا شد برویم ساختمان گارد شهرانی را بگیریم که بعدا مرکز صدور گذرنامه شد.

آنجا دست آقای مروراید بود. رفتم آنجا به مروراید گفتم، طفلی مروراید زود آنجا را تحویل داد و سپاه آنجا تشکیل شد. واحد ابوشرف هم در پادگان جمشیدیه بود. بچه‌های محسن رضایی اینها هم، در کمیته سعدآباد بودند و یک نیروی مسلح هم که در واقع وابسته به دولت بود، آنها هم در سلطنت‌آباد بودند که دست آقای رفیق‌دوست بود. بعدا به دعوت آقای رفسنجانی و از طرف شورای انقلاب بنا شد از این چهار تا گروه مسلح، از هر گروهی سه نفر بیایند. ۱۲ نفر جمع شدند و با حضور آقای رفسنجانی اینها اساسنامه سپاه را نوشتند و بعد هم فرمانده سپاه را تعیین کردند. درباره فرمانده سپاه آن موقع تردید بود که چه کسی باشد بین آقای ابوشرف و آقای آقازمانی و آقای دکتر منصوری؛ البته اول به من پیشنهاد شد!

چون آقای رفسنجانی گفت از همین ۱۲ نفر فرمانده سپاه انتخاب بشود. مدیر جلسات من بودم. بعد بنا شد که هرکسی زندگی خودش را مختصراً بیان بکند. در تنفس، ابوشریف به من گفت ما بی‌شوم یا تو! **گفتم** من قبول نمی‌کنم من نمی‌خواهم **کار نظامی** بکنم. شما هم رای **کار نظامی** بکنم. شما هم رای نمی‌آورید! اما البته من ابوشرف را پیشنهاد کردم ولی ابوشرف رای نیاورد. چون بچه‌ها اول من را پیشنهاد کردند، من قبول نکردم. ابوشریف را پیشنهاد کردم. ابوشرف رای نیاورد. بعد جواد منصوری را پیشنهاد کردم. به این صورت بود که جواد منصوری و دوزدوزانی و ابوشرف برای واحد ابوشرف بودند. من و کلاهدوز و محمد منتظری برای واحد محمد منتظری بودیم. مرحوم بروجردی و الویری و محسن رضایی برای سعدآباد بودند. آقای رفیق‌دوست و سازگار‌ها و دانشیان یا دانشی که وقتی همه استاذان فارس شد، آنها هم از طرف سلطنت‌آباد بودند.

بی‌صدر شروع کرد به تشویق من و گفت من ارتش را دارم، تو سپاه را داشته باش! چهره خاورمیانه را عوض می‌کنیم! من توی دهنم آمد که این خودش را پاپائیلون می‌داند! چهره خاورمیانه را عوض می‌کنیم! ما که گفتمیم برویم، فکر کنیم. فردا آمد دیدم اعلام کردند که من فرمانده سپاه هستم؛ از فکر این بودم که چطوری استعفا بدهم دیدم حاج‌اقا حمد می‌آید، از دور به من نگاه می‌کند و می‌خندد. فهمیدم ما من کار دارد. من هم رقتم طرف ایشان. دستم را گرفت گفت آقاکاظم اگر من شش نفر را در ایران قبول داشته باشم، قطعا یکی از آنها تویی! شما این سمت را قبول نکن! ما نمی‌خواهیم آبروی تو ببریزد! من به ایشان عرض کردم من قبول نکردم؛ همین حالا هم درصدد استعفا بودم و یک استعفانامه نوشتم و استعفا دادم. در روزنامه اعلام شد و یک نامه برای آقای بنی‌صدر نوشتم و در آن اعلام کردم ضمن تشکر از اعتمادی که به من دارن، معذرت خواستم و سمت را قبول نکردم.

ادامه در صفحه ۷

آینه دیروز

۹ سال پیش در چنین روزی

کیم‌ان

احمدی‌نژاد: تمام عدالت‌خواهان جهان در جشن انقلاب اسلامی ایران شریک هستند **رئیس** هیئت نظارت بر انتخابات استان تهران: رایزنی‌ها تأثیری در رسیدگی به صلاحیت‌ها ندارد **سخنگوی دولت:** صدها هزار قربانی ضرورت خروج آمریکا از عراق را گوشزد می‌کند **سفیر عراق در تهران:** درباره قرارداد ۱۹۷۵ بحث حقوقی نداریم **در** سمنیار دوحه اعلام شد: تأکید معاون دبیرکل ناتو بر حل دیپلماتیک مسئله هسته‌ای ایران **عزت‌الله ضرغامی:** وظیفه رسانه ملی ایجاد شور انتخاباتی است

اعتراض

دبیرکل حزب اعتماد ملی با انتقاد از نحوه عملکرد این هیئت در بررسی صلاحیت‌ها: مگر ما یک‌سری آدم‌های لالابی و بی‌بندوبار که خود را به اسلام ملتزم نمی‌دانند و دارای سوء‌شهرت هستند گرد خود جمع کرده‌ایم که رخصلاحیت شده‌اند؟

رئیس سازمان صداوسیما: تخریب اصلاح‌طلبان در صداوسیما شایعه است **دیپلمات‌های شورای امنیت** اعلام کردند: تصویب قطع‌نامه نیازمند هفته‌ها زمان است **حاجی، رئیس ستاد ائتلاف اصلاح‌طلبان** عنوان کرد: اجتناب از سنت‌شدن رایزنی‌ها **رئیس کمیسیون امنیت ملی** مجلس اعلام کرد: بی‌دقتی در بررسی صلاحیت‌ها

ایران

سخنگوی قوه قضائیه خبر داد: مجازات سنگین اخلاک‌گران اقتصادی **احمدی‌نژاد:** ملت ایران هیچ‌گاه ذلت برگشت به فرهنگ طاغوت را نخواهد پذیرفت

سخنگوی دولت خبر داد: بررسی برنامه‌های بلندمدت دولت در شورای راهبردی اقتصادی **سخنگوی وزارت خارجه:** سخنرانی بوش تکراری و بی‌اهمیت بود **روح‌الله حسینیان، رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی:** عده‌ای با جوسازی قصد دارند نقایض خود را به گردن دیگران بگذارند **احمد خاتمی، عضو هیئت‌رئیس مجلس خبرگان:** نمی‌توان خانه ملت را بدون احراز صلاحیت به کسی واگذار کرد **نبی حبیبی، دبیرکل حزب مؤتلفه اسلامی:** ملت ایران تصویری از دانایی در انتخابات نشان خواهد داد

آفتاب

دبیرکل حزب اعتماد ملی: هم سوابق رخصلاحیت‌شدگان را منتشر کنید، هم پیشینه رخصلاحیت‌کنندگان را **اسحاق جهانگیری، وزیر سابق صنایع:** نمی‌خواهند ارقام شفاف از درآمد نفت ارائه کنند **الهام: بی‌شک** همفکران دولت در انتخابات برگزیده می‌شوند **احمد خاتمی:** دروغ‌گفتن برای راه‌یافتن به مجلس مورد قبول مکتب اسلام نیست **سردار جلالی:** بسیج مسئول اداره غیرمستقیم کشور در تمام صحنه‌هاست **رایس، وزیر خارجه آمریکا:** پاسخ در مورد امکان بهبود روابط با آمریکا، در اختیار ایران است **برادران شسرا، رئیس سابق سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی:** باید منتظر نرخ‌های تورم بالاتری باشیم

جمهوری اسلامی

آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی: خلافت نهاد‌های دانشگاه منافع وسیعی برای کشور دربر دارد **در اعتراض** به جنایات در غزه صورت گرفت: تحویل طومار اعتراض دانشجویان به سفارتخانه‌های اروپایی **سخنگوی دولت، بجران افغانستان** و عراق ناشی از سوء‌مدیریت آمریکاست **قائم‌مقام وزیر خارجه بحرین:** بحرین از برنامه‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران حمایت می‌کند

احمدی‌نژاد: مردم باید پاسدار حقیقت و آرمان انقلاب اسلامی باشند **سخنگوی قوه قضائیه:** ۴ مفسد اقتصادی به اعدام محکوم شدند

اطلاعات

احمدی‌نژاد: ماجراهای سیاسی هسته‌ای به‌نفع ملت ایران در حال خاتمه است **رئیس مجلس:** صهیونیست‌ها اسلام‌ستیزی را راهبرد خود قرار داده‌اند **رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام:** بی‌تفاوتی دانشجویان نسبت به مسائل سیاسی جامعه را متضرر می‌کند **وزیر کشور:** مهاجرت روستائیان به شهرها از مهم‌ترین مشکلات کشور است **عراقچی، سفیر ایران در زاین:** ایران توقف غنی‌سازی اورانیوم را نمی‌پذیرد